

خسرو میرزا قاجار

محمد نوری

- نابینا و فعال در زمینه راه اندازی آموزش و پرورش معلولان

- متولد ۱۲۲۷ ق

- شاهزاده و دارای مناصب سیاسی

خسرو میرزا از شاهزادگان مشهور قاجار و پسر عباس میرزا نایب السلطنه بود. او در ۱۲۲۷ ق متولد شد. اما تاریخ فوتش معلوم نیست. پدرش عباس میرزا قاجار (۱۲۰۳-۱۲۴۹ ق) پسر و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار بود. خسرو میرزا به دلیل موقعیت پدرش و پادشاهی پدربزرگش، از نفوذ سیاسی و اجتماعی برخوردار و در دوره فتحعلی شاه و محمدشاه در رخدادهای مهم، مؤثر بود. بالاخره به دستور دربار نابینا شد. اما قبل از نابینا شدن در مأموریت به روسیه از مراکز آسیب‌مندان دیدار کرد و با دیدن شیوه‌های نوین آموزش و حرفه‌آموزی معلولان آشنا شد و این تجارب را به ایران منتقل کرد.

فعالیت‌ها از ۱۲۴۶ تا ۱۲۶۶ ق

عباس میرزا در سال ۱۲۴۶ ق مأمور نظم ایالت یزد و کرمان شد. و خسرو میرزا را نیز همراه خود برد. خسرومیرزا در ۱۲۴۷ به فرمان عباس میرزا به طبرستان رفت و به همراه امیرعلی نقی عرب زنگویی، از اعراب شیبانی و حاکم آن حدود، قلعه ترشیز (کاشمر کنونی) را تسخیر و اوضاع آنجا را آرام کرد. در ترشیز خان‌های عرب میش مست از وی اطاعت کردند. خسرومیرزا آنان را با خود به مشهد نزد نایب السلطنه برد و نایب السلطنه نیز آنان را مورد توجه قرار داد. در همان سال، عباس میرزا جمعی از سپاهیان را برای سرکوبی مخالفان، به اتفاق خسرومیرزا، به خراسان فرستاد. خسرومیرزا در ۱۲۴۸، از سوی پدر به نیابت حکومت خراسان منصوب شد. وی در ۱۲۴۹ به همراه پدرش با چند فوج به خراسان رفت. عباس میرزا در همان سال، محمدمیرزا، خسرومیرزا و چند تن از سران خراسان را مأمور سرکوب کردن کامران میرزا (حاکم هرات) و فتح هرات کرد. کامران میرزا اندکی پس از محاصره شهر شکست خورد و از کارگزاران انگلیسی در هندوستان یاری خواست. در همان هنگام، عباس میرزا درگذشت و پسرانش ناچار دست از محاصره کشیدند و با کامران میرزا مصالحه کردند. با درگذشت پدرش اوضاع بر وفق مرادش نشد. پس از ولیعهدی محمدمیرزا، خسرومیرزا در همان سال در آق دربند با ترکمنان جنگید و بر آنان پیروز شد ولی چنان که انتظار داشت محمدمیرزا وی را تشویق نکرد. سبب این بی‌توجهی بدگویی قائم مقام و بدبینی محمدمیرزا به خسرومیرزا بود. حتی قائم مقام به الهیارخان آصف‌الدوله نامه نوشت که خسرومیرزا را دستگیر کند. ولی خسرومیرزا به تهران گریخت و به خانه عمویش، ظل‌السلطان (عادل شاه)، رفت. رفتن او از خراسان اختلاف محمدمیرزا و خسرومیرزا را تشدید کرد. هنگامی که فتحعلی شاه اطلاع یافت، بر اطاعت از محمدمیرزا تأکید کرد و برای از بین رفتن کدورت بین آن دو، خسرومیرزا را نزد محمدمیرزا فرستاد و از محمدمیرزا خواست تا او را ببخشد. سپس، خسرومیرزا همراه محمدمیرزا به آذربایجان رفت

ولی در صفر ۱۲۵۰ محمدمیرزا، برادرانش خسرومیرزا، جهانگیرمیرزا، احمدمیرزا و مصطفی قلی میرزا را که هر چهار تن از یک مادر بودند، از تبریز به قلعه اردبیل فرستاد و در آنجا زندانی کرد. مادر خسرومیرزا برای آزاد کردن فرزندانش به قائم مقام نامه نوشت که ثمری نداشت و با فوت فتحعلی شاه و به پادشاهی رسیدن محمدمیرزا، وی هنگام حرکت به طرف تهران دستور داد تا خسرومیرزا و جهانگیر میرزا را نابینا کنند. جهانگیر میرزا به نقش میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی در زندانی و نابینا شدن خودش و خسرومیرزا اشاره کرده است و سبب اصلی این وقایع را نگرانی قائم مقام از جانب آنان دانسته است. قائم مقام مادر محمدشاه را نیز با خود همراه ساخته بود تا موافقت شاه را برای نابینا کردن آن دو جلب کند. سرانجام در ۱۲۵۰، محمدمهدی خان (پسر فتحعلی خان نوری حاکم اردبیل) خسرومیرزا و جهانگیر میرزا را نابینا کرد و آنان همچنان در حبس ماندند. نادر میرزا قاجار رفتن خسرومیرزا به پترزبورگ را سبب غرور او و بروز مشکلاتش دانسته است. پس از کشته شدن قائم مقام، خسرومیرزا به همراه دیگر برادرانش، به دستور محمدشاه به توپسراکان رفتند که در آنجا دارای تیولی نیز بودند. در شوال ۱۲۶۶ در زمان حکومت ناصرالدین شاه، خسرومیرزا به درخواست امیرکبیر به تهران رفت.

سفر به روسیه

خسرومیرزا در شوال ۱۲۴۴ برای عذرخواهی در مورد واقعه قتل گریبایدوف، سفیر روسیه، به همراه هیئتی به پترزبورگ رفت. وی همچنین با پاسکویچ درباره آمبورگر، از کارگزاران روسیه در ایران، سخن گفت و خواستار برکناری او شد که عباس میرزا طی نامه‌ای خسرومیرزا را برای این کار سرزنش کرد. خسرومیرزا در ذیحجه ۱۲۴۴ از تفلیس به پترزبورگ رفت. وی نامه‌ای از جانب فتحعلی شاه و عباس میرزا برای امپراتور روسیه برد و مورد محبت و اکرام امپراتور روسیه قرار گرفت، چنان که امپراتوری از دو کرور خسارت جنگی باقی مانده، یک کرور را بخشید و برای پرداخت یک کرور دیگر پنج سال مهلت داد. خسرومیرزا در رمضان ۱۲۴۵ وارد تبریز شد. میرزا مصطفی افشار، منشی این هیئت، ماجرای سفر خسرومیرزا را نوشته است که این سفرنامه به همراه شرح حال عباس میرزا نایب السلطنه، تألیف میرزا مسعود انصاری، در ۱۳۴۹ ش در تهران منتشر شد.

توجه به پیشرفت معلولان

معلولان تا دوره قاجار در بدبختی و مشکلات بودند. آموزش و پرورش، مهارت‌آموزی نداشتند. نخستین بار که توجه به معلولان مطرح شد، در سفر هیئت ایرانی به سرپرستی خسرومیرزا به روسیه بود. این هیئت به سرپرستی خسرو میرزا و دبیری امیرکبیر ده ماه در روسیه ماند. امیرکبیر جوانی بیست و اندی ساله و رئیس هیئت ۱۷ ساله بود. مشاهده پیشرفت‌های جامعه‌ای که تا یکصد و بیست سال پیش در تاریکی به سر می‌برد و اکنون در مسیر ترقی افتاده بود، اذهان هیئت ایرانی از جمله امیرکبیر را جلب کرده بود. گزارش این سفر توسط میرزا مصطفی افشار تدوین شد و به نام سفرنامه خسرو میرزا منتشر گردید. قسمت‌هایی از آن ناظر بر توجه به معلولان است. به منظور آشنایی با نخستین توجه‌ها به معلولان این قسمت‌ها را می‌آورم.

هیئت وقتی از مرز ایران گذشتند و به تفلیس رسیدند، به دیدن مدرسه‌ای رفتند که اطفال مسلمین و گرجی، زبان ترکی و فارسی و روسی و نقاشی و سایر علوم متعارفه درس می‌دهند، به تفاوت استعداد اطفال چهار مرتبه برای آن قرار داده‌اند. دیگر مدرسه لالان بود که لال و کر مادرزاد را کتابت و قرائت یاد می‌دهند.

غیر از مدارس برای اشتغال عموم و نیز معلولان تدابیری اندیشیده بودند و مراکز کار و کارخانه‌هایی تأسیس کرده بودند. در این باره می‌نویسد: از دستگاه‌های صنعتی آنجا کارخانه ابریشم بود که مردی فرانسوی بنا کرده و دو دستگاه داشت: یکی برای پختن و پيله ابریشم و وا کردن آن و دومی دستگاه «نقادی ابریشم». در شهر نوچرکسک «آرشیو دفترخانه» حکومت است که «مخزن مکاتبات دولتی است و همه فرامین سلاطین سلف» را در آنجا نگاهداری می‌کنند. «مرا از ملاحظه این اوضاع و طریق احترامی که این طایفه کم مدرک به احکام و فرامین سلاطین خود می‌کنند، بسیار تألم و تأسف دست داد که چرا میان طوایف مختلف ایران که در عقل و ادراک بسیار تفوق دارند، این گونه کار معمول و متداول نباشد؛ دولت رعیت خود را تربیت ننماید. در شهر «طول» کارخانه‌هایی بنا کرده‌اند. و بیست و چهار هزار صنعت کار هست که پیش از این جزو دسته «سرفی»^۱ بودند و حالا «به سبب مهارت که در صنایع غریبه حاصل کرده‌اند، به مقام آزادی رسیده» و «رعیت آزاد دولت» اند. سابقاً کارخانه‌ها با چرخ آب در گردش بودند، اکنون با چرخ بخار می‌گردند، و همه اجزای مصنوعات «به زور صنعت» در کمال سهولت ساخته می‌شوند. کاشکی دولت علیه ایران چند نفر از جوانان کار دیده برای تعلیم به این کارخانه‌ها می‌فرستاد که به خرج کم، در زمان اندک تحصیل انواع صنایع می‌کرد.^۲

مردم فقیر و بیچاره که بعضاً دارای انواع معلولیت هم بودند در جریان پیشرفت به رفاه و معیشت مطلوب رسیده بودند و نویسنده آرزو می‌کند کاش در ایران هم دولت چنین برنامه‌هایی را اجرا می‌کرد.

این سفرنامه تأکید می‌کند فقط مدرسه و آموزش عامل پیشرفت نیست، بلکه کارخانه و اشتغال و نیز «آرشیو دفترخانه» هم اهمیت دارد و مؤثر است. در مورد معلولان ایران هنوز «آرشیو اسناد و مدارک» مستقل و ویژه معلولان نداریم. کتابخانه شامل آثار مکتوب جهان باشد نداریم؛ در حالی که بدون اینها نمی‌توان به پیشرفت رسید. در واقع این گونه عوامل، زمینه‌های ترقی را فراهم می‌آورند.

در جایی دیگر سفرنامه نویسنده از بازدید هیئت ایرانی از مسکو و دیدن مدرسه علوم یاد کرده و می‌نویسد:

در مسکو: از دیدنی‌های این شهر «مدرسه علوم» بود. آن مدرسه‌ای است که در کمال آراستگی مشتمل بر دو اتاق سفره و خوابگاه و مطبخ با جمیع مایحتاج در نهایت تنقیح که در آن مدرسه از طبایع نباتات و جمادات و انسان و حیوانات به اقسام‌ها تعلیم می‌شود. لهذا غرایب این مخلوقات را آنچه مقدر شده در آنجا جمع کرده‌اند، آنچه در شیشه نگاه داشتنی است.^۳

۱. سرفی یعنی مردم فقیر و مستمند که همراه با زمین خرید و فروش می‌شدند.

۲. امیرکبیر و ایران، ص ۱۶۶.

۳. امیرکبیر و ایران، ص ۱۶۶.

این‌گونه پیشرفت‌های علمی قطعاً تأثیر در معلولیت زدایی هم داشت. یعنی علاوه بر مدارس کر و لال‌ها و کورها، کارخانه‌ها برای اشتغال و در کنار آنها مراکز علمی برای پیشبرد طرح‌های علمی هم فعالیت داشت و امیرکبیر با رؤیت و تجربه‌آموزی از اینها، پس از روی کار آمدن تلاش کرد اینها را در ایران اجرایی کند.

سپس درباره شهر پترزبورگ و مدرسه لالان می‌نویسد:

از مؤسسات تعلیماتی مهم پترزبورگ مدرسه «دسته نجبا» است که مشتمل بر چند قسمت می‌باشد. در یک قسمت «زنی که پایه و منصب جنرالی دارد» با زنان دیگر در کار تربیت اطفال اند از دو تا هفت ساله. هفت صد نفر شاگرد بودند و آداب و زبان‌های مختلف یاد می‌گرفتند. چون به هفت سالگی رسیدند، به قسمت دیگر می‌روند که مردان مسئول تعلیم اند. در آنجا حساب و هندسه و دیگر چیزها تعلیم می‌دهند. مدرسه دیگر برای تعلیم علم معادن است و «جمیع فنون و صنایع علماً و عملاً درس گفته می‌شود». و برای تکمیل عمل معادن مغازه‌هایی ساخته‌اند و از سنگ‌های معادن مختلف گرد آورده‌اند تا شاگردان بیاموزند که نشان هر معدن چیست و هر رگی از آن چسان در طبیعت وجود دارد، و راه آب کردن آن از چه قرار است. این مدرسه خیلی کامل و «اهتمام و اعتنا به شأن آن بیشتر است». دیگر «مدرسه دختران» است که نزدیک به هفتصد شاگرد دارد، و علم حساب و جغرافیا و حکمت طبیعی و موسیقی و زبان‌های اروپایی و دوخت و دوز می‌آموزند. و برای هر یک از این رشته‌ها معلم مخصوصی است. روی هم رفته در پترزبورگ برای دختران ده مدرسه کوچک و سه مدرسه بزرگ تأسیس نموده‌اند. این مدارس همگی برای تدریس «علوم» نیست، پاره‌ای برای «رقاصی و خوانندگی و نواختن فورط پیان و برخی برای یادگرفتن خط و ربط فرانسه» است. به علاوه در اینجا و مسکو مدرسه لالان ترتیب داده‌اند که آنان را «تلقین علوم و تعلیم لغات و تحریر خط می‌کنند». و باید دانسته شود که «اخراجات این مدارس در همه ولایات روسیه با دولت است».^۱

برای به کار گرفتن بیکاران و فقراء و معلولین بیکار، روش‌های دیگر هم اجرا می‌شده است. تعلیم موسیقی و هنرهایی مثل تئاتر و بازی نمایشنامه در ایجاد اشتغال و نیز برای سرگرمی مردم و فرهنگ‌سازی نظر هیئت ایرانی را جلب کرده بود.

چند کلمه از «طیاتر» بگوییم که «ترجمه آن تماشاخانه است». در سرتاسر ولایت‌های حاکم نشین روسیه، تماشاخانه برپا کرده‌اند که هر کدام از زن و مرد پانصد نفر عمله دارد و «همه هنرمند صاحب سوادند و در فنون محاوره و رقص و غنا مهارت کامل دارند. و برای تربیت آنها مدرسه مخصوص بنا کرده‌اند و از اهل طرب و فصحا، معلم‌ها تعیین نموده، دختران و پسران فقرا را به خرج دولت در آنجا تربیت می‌کنند. بعد از فراغ از تحصیل هر یک را به هر کاری که در آن مهارت داشته باشد، مخصوص می‌نمایند. مثلاً بعضی مکالمات نظم و نشر را تقریر می‌کنند، برخی در مطایبات و مضحکات داخل بازی می‌شوند، طایفه‌ای به غنا و سرور مشغول می‌گردند، گروهی به بازی و رقص ارتکاب می‌نمایند، جمعی ادای مراسم میل و محبت را به اشاره و ایما می‌کنند، قومی در شعبده و نیرنگ وقت مصروف می‌دارند. و کذلک سایر اموری که در تماشاخانه معمول می‌شود. مواجب عمله و اخراجات تماشاخانه کلاً از دولت است». در پترزبورگ چهار تماشاخانه است. و بزرگ‌ترین آنها «تماشاخانه روس» است. در «اعلام‌نامه» ای که هر روز انتشار

۱. امیرکبیر و ایران، ص ۱۶۹.

می‌یابد، کیفیت بازی‌های آن شب را با سسه می‌کنند. در ایام توقف در پترزبورگ در بیشتر شب‌ها شاهزاده و همراهان به تماشاخانه می‌رفتند.^۱

چند نکته از این قسمت سفرنامه می‌توان آموخت:

۱- معلولان در مدارس تعلیمات لازم را فرا گرفته ولی در کارخانه، تئاتر و دیگر مراکز به فراگیری فنون و کسب درآمد می‌پرداختند. به ویژه ناشنوایان در تئاتر و هنرپیشگی در سینما و تئاتر مشهور هستند؛ و هنرپیشه‌های بزرگ ناشنوا فراوان بوده‌اند.^۲

۲- نکته دوم اینکه تمامی مخارج بر عهده دولت روسیه است. در جهان مدرن، دولت‌ها برای زمینه‌سازی اصلاح امور معلولان، انواع زیربناها و زیرساخت‌ها را مهیا می‌کنند.

نتایج و ثمره‌ها

علاوه بر آن سفر، اعضای این هیئت سفرهایی هم به ترکیه و اروپا داشتند و پس از مطلع شدن با دیدن وضع معلولین در چند کشور، تجربه‌هایشان را به ایران منتقل کردند. به ویژه امیرکبیر او درصدد تحولات در امور مختلف معلولین ایران بود و می‌خواست به وضعیت اسف‌بار معلولان خاتمه دهد و با الگوبرداری از نگاه‌های انسان‌مدارانه و توسعه محور موجود در غرب سعی در ایجاد تغییرات مشابهی در ایران بود.

امیرکبیر از طریق سه کانال و منبع، تجارب و اطلاعات جدید به دست آورد:

۱- امیرکبیر در بیست و دو سالگی به عنوان دبیر هیأتی سیاسی به سرپرستی خسرومیرزا به روسیه سفر کرد. این هیئت در تفلیس، مسکو و سن پترزبورگ از مدارس ویژه ناشنوایان، نابینایان و معلولان جسمی - حرکتی دیدار کرد. و درباره آموزش و پرورش، مهارت‌آموزی، اشتغال‌زایی معلولین اطلاعات به دست آورده و وضعیت زندگی معلولان روسیه را مشاهده کردند.^۳

۲- امیرکبیر با سفر به امپراتوری عثمانی و مشاهده اصلاحات اطلاعات و تجارب لازم درباره معلولین به دست آورد.^۴

۳- او اهل مطالعه بود و از این طریق با دنیای جدید آشنا شد. و درصدد بود تجارب و دستاوردهای دنیای مدرن را وارد ایران کند. او در سفارت ارزنه الروم کتاب‌های اروپایی را جمع‌آوری کرد. کتاب دو جلدی به نام کتاب "جهان نمای جدید" حاوی اطلاعات جغرافیایی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی کشورهای پنج قاره جهان با ترجمه ژان داود زیر نظر او به فارسی ترجمه شد. در این کتاب گزارش‌هایی از نهادهای مدنی که مستقیم و غیرمستقیم در حوزه معلولان،

۱. امیرکبیر و ایران، ص ۱۷۱.

۲. دانشنامه ناشنوایان، ص ۳۳۳-۳۵۳.

۳. سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورگ، ص ۱۶۱-۱۶۹.

۴. تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه، ج ۲، ص ۱۹۰-۱۹۵.

ناشنوایان و نابینایان فعالیت داشته‌اند و نیز فعالیت‌های دولتی در اصلاح وضع معلولان در فرانسه، روسیه، انگلستان، آلمان و مصر گزارش شده است.^۱

پس از کسب اطلاع و آگاهی، اقداماتی در چند زمینه را شروع کرد:

- اولین اقدام امیرکبیر امر پیشگیری و ممانعت از ازدیاد معلولیت‌ها در ایران بود. آبله از بیماری‌های بود که نه تنها بسیار قربانی می‌گرفت بلکه موجب نابینایی تعداد زیادی از کودکان ایرانی می‌شد. امیرکبیر طرح مایه‌کوبی آبله را در ایران اجرا کرد تا مانع ادامه این وضعیت اسفناک شود. این امر همراه با آگاه‌سازی جامعه همراه بود.^۲

- تأسیس دارالفنون و ایجاد رشته پزشکی زیر نظر ادوارد پولاک که با تربیت پزشکان، پزشکی جدید غرب را در ایران گسترش داد. پنج نفر برای آموزش طب جدید در ۱۸۵۸ م / ۱۲۳۶ ق به پاریس اعزام شدند. در ۱۲۹۷ ش لقمان الدوله رئیس‌الاطباء اداره شعبه طب دارالفنون را به دست گرفت.^۳

- ساخت بیمارستان‌ها برای درمان ایرانیان؛ تأسیس دفتر مرکزی بهداشتی توسط تولوزان به نام "هیئت صحیه" و بعدها "مجلس صحیه" که در دارالفنون تشکیل جلسه می‌داد. و عهده‌دار تأمین سلامت مردم مملکت بود.^۴ اولین مریض‌خانه دولتی (بیمارستان سینای فعلی چهار راه حسن‌آباد تهران) توسط ناظم‌الاطباء به امر ناصرالدین شاه در ۱۲۵۰ ش تأسیس شد.^۵ در ۱۳۱۸ ق بیمارستان وزیری توسط حاج شیخ هادی بنا شد.^۶ مشیرالدوله مهندس‌باشی در دوره ناصرالدین شاه بیمارستانی جدید در مشهد ساخت.^۷

- ایجاد مراکز نگهداری معلولان یا دارالعجزه‌ها توسط دولت و اشخاص برای نگهداری از معلولان فقیر یا نیازمند به پرستاری از اقدامات دیگر بود. وستداهل رئیس‌نظمیه به ساخت و ایجاد یک دارالعجزه در تهران اقدام کرد. درباره آن گزارش شده که "دولت ماهانه پنج هزار تومان از محل تحدید تریاک می‌داد و مردم هم گویا کمک می‌کردند. بلکه ان‌شاءالله این کورها، چلاق‌ها، بی‌دست‌ها، عاجزها که از همه جا به طهران جمع می‌شدند و محلی برای نگهداری نداشتند راحت بشوند"^۸. گزارش شهرداری یا بلدیة در آن دوره، حاکی از آن است که ۱۵۵۵ نفر در دارالایتام و دارالعجزه تهران به عنوان امور خیریه نگهداری می‌شد.^۹ خطیب‌الممالک و معدل الدوله در منطقه گروس دارالایتامی ساختند. که در آن به معلولان نیز رسیدگی می‌شد و صنایع دستی به آنها آموزش می‌دادند.^{۱۰}

۱. امیرکبیر و ایران، ص ۱۸۴-۱۸۸.

۲. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۲۴؛ تاریخ اجتماعی ایران، ج ۴، ص ۴۰۹.

۳. اخلاق، تاریخ و قوانین حرفه پزشکی، ص ۲۷۴-۲۷۵ و ۲۸۰.

۴. همان، ص ۲۷۶.

۵. همان، ص ۲۷۹.

۶. تاریخ طب و طبابت در ایران، محسن روستایی، ج ۱، ص ۵۰۵.

۷. همان، ص ۵۰۶.

۸. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۷۰۲؛ و ج ۷، ص ۷۶۱.

۹. «نخستین گزارش بلدیة طهران»، ططری، ص ۲۴۳ به بعد.

۱۰. روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۲۹۰.

دارالعجزه به معنای خانه عاجزین اولین نام برای مراکز معلولیتی در ایران بود که در فرهنگ عمومی کاربرد داشت.

- علاوه بر تهران در شهرهای دیگر هم مراکزی جهت نگهداری، درمان و پرستاری معلولین ساخته شد. در شهر تبریز آذربایجان مکانی جهت نگهداری جذامیان، عَجَزَه (عاجزین یا معلولان) و مساکین منطقه^۱ و نیز در مشهد خراسان دارالعجزه‌ای ایجاد شد و اینها را از مردم شهر جدا ساخته در اماکنی با امکانات لازم اسکان دادند تا تحت درمان قرار گیرند و مخارج مورد نیاز برای تأسیس و اداره آن را تأمین کردند^۲ و نیز در تبریز دارالعجزه‌ای ایجاد شد.^۳ در فارس و اصفهان نیز دارالعجزه‌هایی جهت معلولان با تأمین هزینه‌های تأسیس و جاری آن ایجاد شد.^۴

- اصلی‌ترین راه درآمد معلولین، تکدی بود، از این‌رو تکدی با معلولیت پیوند داشت. ولی از دوره امیرکبیر مبارزه با تکدی آغاز شد و متکدیان زیر پوشش شهرداری‌ها سامان‌دهی شدند. مقابله با تکدی‌گری در دو مرحله انجام شد: مرحله اول ممانعت از تکدی‌گری افراد سالم بود در این دوره تنها معلولان حق تکدی‌گری داشتند چرا که برای آنها هیچ فرصت شغلی وجود نداشت. فرمان امیرکبیر در ۱۲۹۵ ق چنین است:

ابلاغ تلگرافی در فقره گداهای دارالخلافه رسید، حسب‌الامر قدر همایون به جز طبقه عجزه که راه معاش آنها از تکدی می‌گذرد که از حکم مستثنی و خارج فرمودند، سایرین را که صحیح اعضا و غیر معیوب‌اند منع سخت و طرد شدید خواهد نمود که یک نفر در تمام شهر دیده نشود. امضا امیرکبیر.

بخشی از این متکدیان، معلولان بودند. واقع‌گیری و مراعات حال معلولان توسط امیرکبیر تا آنجا بود که به آنان اجازه دادند یک دوره تکدی داشته باشند. و یکباره آنان را بدون کسب درآمد نکرد. اما بعداً با ساخت گداخانه و مراقبت از آنها به آنها سامان داد.

مرحله دوم حمایت از معلولان برای رهایی از وضع نابسامانی که در آن به سر می‌بردند و گردآوری آنها و نگهداری در مراکز مناسب بود. برای بیماران روانی و کم‌توان ذهنی نیز مریض‌خانه‌ای در طهران ساخته شد. در اسناد ذکر شده که اداره نظمیّه ابتدا متولی و مسئول دارالمجانین تهران بود. ولی در سنوات بعد کار نگهداری آن به بلدیّه تهران سپرده شد.^۵

- اقدام دیگر عمران و شهرسازی بود. تسطیح و سنگ فرش نمودن خیابان‌ها و پیاده‌روها و رسیدگی به اوضاع فیزیکی شهر و ایجاد آبراه‌ها و تیرهای چراغ‌گاز و نفتی و برقی در بخش‌هایی از تهران به طور محدود انجام شد که رفت و آمد معلولان را هم تسهیل و میسر کرد.^۶

این مجموعه اقدامات نتیجه آگاهی‌ها و تجاربی است که امیرکبیر و دیگر مسئولین و نخبگان در سفرهای خارجی کسب کردند و پس از الگوگیری در ایران شروع به اجرای آنها نمودند.

۱. سفرنامه یولاک ایران و ایرانیان، ص ۲۱۲-۲۱۶.

۲. خاطرات و اسناد حسین قلی‌خان نظام السلطنه مافی، ج ۲، ص ۳۶۵-۳۶۶.

۳. تاریخ هجده ساله آذربایجان، کسروی، ص ۷۰۱.

۴. «وضعیت اجتماعی معلولان در دوره قاجار»، ص ۱۰۴.

۵. همان، ص ۱۰۴-۱۰۵.

۶. «نخستین گزارش بلدیّه طهران»، ططری، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۴۰۷.

مآخذ

- اخلاق، تاریخ و قوانین حرفه پزشکی، احمد صمدی‌راد رازی، تهران، اختر، ۱۳۸۵؛
- اکسیر التواریخ: تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹ق، علیقلی اعتضادالسلطنه، تهران، ۱۳۷۰
- امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴؛
- پیشرفت معلولان، محمد نوری، قم، توانمندان، ۱۳۹۸؛
- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، تهران، نگاه، ۱۳۸۲؛
- تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه، ا. ج. شاو، ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشهد، ۱۳۷۰؛
- تاریخ طب و طبابت در ایران، محسن روستایی، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۸۲؛
- تاریخ منتظم ناصری، محمدحسن اعتمادالسلطنه، تهران، ۱۳۶۷؛
- تاریخ نو: شامل حوادث دوره قاجاریه، جهانگیر میرزا، تهران، ۱۳۲۷؛
- تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳؛
- خاطرات احتشام السلطنه، محمود احتشام السلطنه، تهران، ۱۳۶۶؛
- خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی، به کوشش معصومه مافی و دیگران، تهران، ۱۳۶۲؛
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر حداد عادل، تهران، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۵۱۶-۵۱۸؛
- دانشنامه دانش گستر، محمدعلی سادات و دیگران، تهران، ۱۳۸۹، ج ۱۱، ص ۲۱۸ و ج ۷، ص ۵۰۱؛
- دانشنامه ناشنویان، محمد نوری، تهران، فرجام جام‌جم، ۱۳۷۹؛
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰؛
- روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴؛
- روزنامه خاطرات، سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴؛
- سفرنامه پولاک ایران و ایرانیان، یا کوب ادوارد پولاک، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۸؛
- سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورگ، میرزا مصطفی افشار، به کوشش محمد گلبن، تهران، ۱۳۴۹؛
- «نخستین گزارش بلدیة طهران»، علی ططری، پیام بهارستان، دوره ۲، سال ۲، شماره ۶، زمستان ۱۳۸۸، ص ۲۴۳-۲۶۸؛
- «وضعیت اجتماعی معلولان در دوره قاجار»، کامران عاروان، پژوهشنامه تاریخ، شماره ۴۹، زمستان ۱۳۹۶، ص ۹۱-۱۱۶؛
- یکصد سند تاریخی، به کوشش ابراهیم صفایی، تهران، ۱۳۵۲.